

موضوع: کتاب الصلاة / في الستر و الساتر / مستثنیات ما لا یوکل لحمه

« (مسألة ۱۲): استثنی ممّا لا یؤکل الخنزیر، وكذا السنجاب علی الأقوی، ولكن لا ینبغي ترك الاحتیاط فی الثاني، وما یسمّونه الآن بالخنزیر ولم یعلم أنّه منه واشتبّه حاله، لا بأس به وإن كان الأحوط الاجتناب عنه»^۱.

حكم نماز در اجزای حیوان حرام گوشت (ما لا یؤکل لحمه) این است که برخی حیوانات استثنا شده‌اند؛ دو مورد از آن‌ها «خنزیر» و «سنجاب» هستند که در متن تحریر الوسیله نیز آمده است.

در مورد «خنزیر»، پیش‌تر بیان شد که فقها بر جواز نماز در پشم (وبر) و موی (شعر) خنزیر اتفاق نظر دارند؛ لکن در مورد پوست (جلود) خنزیر، برخی مخالفت کرده‌اند. با این حال، نص صریح وجود دارد که لفظ «جلود» در آن آمده است. اگرچه نامی از نماز (صلوات) برده نشده، ولی روایت ظهور در همان نماز دارد؛ زیرا هرگز سؤال راوی مربوط به خوردن نیست، چرا که خوردن این حیوانات به ضرورت مذهب حرام است. بنابراین، مشخص می‌شود که اگرچه در غیر حال نماز پوشیدن این‌ها مانعی ندارد، اما اینجا به اطلاق شامل نماز نیز می‌شود.

برخی از این روایات، ملاکی برای جواز نماز ارائه داده‌اند مبنی بر اینکه حیوان دارای خصوصیتی باشد که در خنزیر وجود دارد. آن خصوصیت این است که زندگی حیوان در دریاست و نمی‌تواند در خشکی زندگی کند؛ هرچند ممکن است برای مدت کوتاهی بیرون بیاید، اما باید فوراً به آب بازگردد و نمی‌تواند دوام بیاورد. این ملاک اختصاص به خنزیر ندارد، لذا این مورد مصداق «دلالت تنبیه» می‌شود.

اگر راوی از حکمی سوال کند و امام یا پیامبر (صلوات الله علیهما) در پاسخ، سوالی درباره یک ملاک مطرح کنند که اگر راوی وجود آن ملاک را تأیید کرد، حضرت حکم به نفی یا اثبات کنند، این حکم دایرمدار آن ملاک خواهد بود. نام این دلالت را «دلالت تنبیه» گذاشته‌اند. در بحث دلالت تنبیه، اشاره و اقتضاء، علامه حلی و بسیاری از اصولیین قدیم و جدید روایتی را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند - که ما نیز در کتاب‌ها، هم در «بدایع» و هم در «دقائق» آورده‌ایم - که:

«سُئِلَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ بَيْعِ الرُّطْبِ بِالتَّمْرِ فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بَيْعِ الرُّطْبِ بِالتَّمْرِ فَقَالَ

أَيَنْقُصُ إِذَا جَفَّ فَقَالُوا نَعَمْ فَقَالَ لَا إِذَنْ»^۲.

۱ تحریر الوسیله (مجلدین)، الخمینی، السید روح الله، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲ مستدرک الوسائل، المحدث النوری، ج ۱۳، ص ۳۴۲.

حضرت در مقام پاسخ، سوالی پرسیدند مبنی بر اینکه آیا این ملاک وجود دارد یا خیر؟ یعنی وقتی رطب را با خرما معامله می کنید - مثلاً به اندازه یک پیمانه (کیل) از هر کدام - آیا زمانی که رطب خشک شود (چون رطب وقتی خشک شود تبدیل به تمر می شود و این دو متجانسین هستند) ناقص و کم می شود؟ گفتند: بله. آنگاه حضرت فرمودند: پس جایز نیست.

دلیل عدم جواز این است که این دو متجانس و از مکیل و موزون هستند و «بَيْعُ الْمُتَجَانِسِينَ مِنَ الْمَكِيلِ وَالْمُوزُونِ بِزِيَادَةِ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ لَا يَجُوزُ». چون رطب و تمر هم حجم بودند (هر دو یک پیمانه)، وقتی رطب خشک شود، شاید یک سوم یا نصف یا دوسوم آن شود و کمتر از تمر می گردد (چون تمر قبلاً خشک شده بود). لذا چون هم حجم و هم وزنش کمتر می شود، موضوع ربای معاملی محقق می گردد. موضوع ربای معاملی عبارت است از: «بَيْعُ الْمُتَجَانِسِينَ مِنَ الْمَكِيلِ وَالْمُوزُونِ بِزِيَادَةِ أَحَدِهِمَا عَنِ الْآخَرِ».

فقهها گفته اند به دلالت تنبیه، پاسخ پیامبر اکرم از بیع رطب به تمر، به جمیع متجانسین از مکیل و موزون که این ملاک را داشته باشند سرایت داده می شود. یعنی اگر متجانس باشند، مکیل و موزون باشند و یکی کم و دیگری زیاد باشد - حتی اگر در حین بیع کم و زیاد نباشند ولی بعد از بیع این کم و زیاد حاصل شود، یعنی بالقوه کمتر باشد و این نقصان بعد از بیع بالفعل گردد - این ملاک منع و حرمت را داراست.

بحث ما (ما نحن فيه) نیز از همین قبیل است. راوی از خز سوال کرده و حضرت در پاسخ از او سوال فرمودند که آیا این همان حیوانی نیست که وقتی از آب بیرون می آید، نمی تواند در خشکی زندگی کند و باید فوراً به آب بازگردد؟ راوی عرض کرد: بله. حضرت فرمودند: پس جایز است (یعنی مانعی ندارد) و مانند ماهی ها (اسماک) می شود.

در روایت آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنْ جُلُودِ الْخَزِّ فَقَالَ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ فَقَالَ الرَّجُلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهَا عِلَاجِي وَ إِنَّمَا هِيَ كِلَابٌ تَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَتْ مِنَ الْمَاءِ تَعِيشُ خَارِجَةً مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ الرَّجُلُ لَا قَالَ (لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ)»^۳.

طبعاً سوال از پوست خز اطلاق دارد و شامل پوشیدن آن هم در حال نماز و هم در غیر حال نماز می شود. معلوم است که سوال راجع به حال نماز است، چون پوشیدن این حیوانات حرام گوشت در غیر حال نماز اصلاً حرمتی ندارد؛ زیرا این ها

^۳ الکافی - ط الاسلامیة، الشیخ الكلینی، ج ۶، ص ۴۵۱.

«ذی النفس» نیستند و پاک نیز می‌باشند. حتی اگر نجس هم باشند، اگر خشک باشند در غیر حال نماز مانعی ندارد. پس آن چیزی که قابلیت سوال دارد، نماز است. لذا اینکه لفظ صلات در روایت ذکر نشده، اشکالی وارد نیست و سوال دقیقاً راجع به نماز است.

«فَقَالَ: لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ»؛ حضرت فرمودند مانعی ندارد.

«فَقَالَ الرَّجُلُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ...»؛ راوی گفت این «علاج» من است. واژه علاج در اینجا دو احتمال دارد: یکی اینکه بیماری یا دردی دارم که باید لباس خن بپوشم - چنان که در روایت خواندیم امام سجاد (علیه السلام) طبعشان بسیار سرد بود و اذیت می‌شدند، لذا می‌فرستادند پوستین بیاورند و می‌پوشیدند، البته هنگام نماز آن را در می‌آوردند (البته آن حیوان دریایی نبود، بری بود) - پس حضرت فرمودند بله در این صورت مانعی ندارد. احتمال دیگر این است که علاج به معنای کسب و کار و شغل باشد؛ یعنی من خن را صید می‌کنم و پوستش را خرید و فروش می‌کنم. در روایات، «علاج» به معنای کسب نیز آمده است.

سپس راوی گفت: «وَإِنَّمَا هِيَ كِلَابٌ تَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ»؛ یعنی من می‌شناسم و کارم با این است، این ها نوعی سگ هستند که از آب خارج می‌شوند.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِذَا خَرَجَتْ مِنَ الْمَاءِ أَتَعِيشُ خَارِجَةَ الْمَاءِ؟»؛ حضرت پرسیدند: اگر از آب خارج شود، آیا می‌تواند بیرون از آب زندگی کند؟ (مقصود حضرت این نیست که یکی دو ساعت بیاید و برگردد، بلکه منظور این است که بتواند در آنجا زندگی کند و دوزیست باشد).

«فَقَالَ الرَّجُلُ: لَا». راوی گفت: خیر، نمی‌تواند زندگی کند.

«قَالَ (عليه السلام): لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ». حضرت فرمودند: پس اشکالی ندارد.

این عیناً همانند روایتی است که از نبی مکرم اسلام در باب «بیع رطب به تمر» نقل شد. آنجا حضرت پرسیدند آیا رطب پس از خشک شدن کم نمی‌شود؟ گفتند بله، فرمود جایز نیست. اینجا نیز حضرت پرسیدند آیا این حیوان اگر بیرون بیاید نمی‌تواند زندگی کند؟ راوی گفت بله (نمی‌تواند). حضرت فرمودند جایز است.

بنابراین، این روایت دلالت تنبیه دارد. در اصول خواندیم که دلالت تنبیه دلالتی است که به دلالت سیاقی، ظهور داشته باشد در اناطه (وابستگی) حکم به ملاک و مناطی که از سیاق روایت استفاده می‌شود. آن مناط در صیغه تعلیل (مانند «لأن» و «فإن») ذکر نشده، بلکه سیاق روایت بر آن دلالت دارد.

در پاسخ به این سوال که «آیا اگر احراز کنیم نوعی خزِ بری (خشکی زی) وجود دارد، حکم تغییر می کند؟» باید گفت: بله، اگر چنین حیوانی باشد، از موضوع کلام حضرت خارج است چون آن ملاک را ندارد.

حضرت ملاک را این گونه فرمودند که «در خارج آب نتواند زندگی کند». حال اگر حیوانی باشد که هم در دریا و هم در خشکی بتواند زندگی کند، هر اسمی که می خواهید روی آن بگذارید (خز یا غیره)، این حیوان از مدار ملاک امام خارج است و جایز نیست. ملاک حضرت این بود که در خارج از آب بمیرد. یعنی اگر در خشکی بماند، پس از چند ساعت یا یک روز یا دو روز بمیرد و نتواند دوام بیاورد. مسئله مرگ و حیات است.

بنابراین، این مسئله به یک ملاک تبدیل شده است. همان طور که در بیع، حکم را از مورد روایت به هر بیع مکیل و موزونی که متجانسین باشند و تفاوت مقدار داشته باشند سرایت می دهیم، در اینجا نیز حکم را از «خز» به هر حیوان دریایی که نمی تواند در خارج از آب زندگی کند، سرایت می دهیم. یعنی اگر بیرون بیاید، شاید مدت کوتاهی زنده بماند اما اگر ادامه یابد می میرد. اگر چنین خصوصیتی داشت، نماز در پوست آن جایز است و اگر پشم و مو هم داشته باشد به طریق اولی جایز خواهد بود.

پس این مورد استثنایی از «ما لایؤکل لحمه» محسوب می شود. طبق این روایت، کل حیوانات حرام گوشت دریایی - چه ماهی باشند و چه غیر ماهی - که زیستشان در آب است و در خارج آب نمی توانند زندگی کنند، مشمول این استثنا هستند.

ملاحظه می کنید سوال در اینجا از «جلود» (پوست) است و مسئله «وبر» (پشم) مطرح نیست. در حالی که فقها در وبر اختلاف کرده اند، اما در مورد جلد، در اینجا نص صریح و صحیحه داریم. لذا صاحب جواهر، و همچنین صاحب ریاض و صاحب حدائق فرموده اند «الاقوی هو المشهور» (قول اقوی همان قول مشهور است). یکی از دلایل مشهور همین صحیحه عبدالرحمن بن حجاج است.

روایت دیگر، خبر «ابن ابی یعفر» است که قبلاً هم خواندیم «و عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ قَرِيبٍ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَزَازِينِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي الْحَزِّ فَقَالَ لَا بُأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُ مَيِّتٌ وَهُوَ عِلَاجِي وَ أَنَا أَعْرِفُهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا أَعْرِفُ بِهِ مِنْكَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ إِنَّهُ عِلَاجِي وَ لَيْسَ أَحَدٌ أَعْرِفُ بِهِ مِنِّي فَتَبَسَّمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَ تَقُولُ إِنَّهُ دَابَّةٌ تَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ أَوْ تُصَادُ مِنَ الْمَاءِ فَتَخْرُجُ فَإِذَا فَقِدَ الْمَاءَ مَاتَ فَقَالَ الرَّجُلُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا هُوَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّكَ تَقُولُ إِنَّهُ دَابَّةٌ تَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ وَ لَيْسَ هُوَ فِي حَدِّ الْحَيَّاتَانِ فَتَكُونُ ذَكَائُهُ خُرُوجَهُ مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ الرَّجُلُ إِي وَ اللَّهِ هَكَذَا أَقُولُ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَلَّهُ وَ جَعَلَ ذَكَائَهُ مَوْتَهُ كَمَا

أَحَلَّ الْحَيَّانَ وَ جَعَلَ ذَكَائَهَا مَوْتَهَا. ٤

صاحب جواهر تصریح می کند که شهید اول در «ذکری» و دیگران آورده اند که مشهور به این خبر ابن ابی یعفور عمل کرده اند. عمل مشهور به این روایت، دلیلی بر حرف قبلی ماست. ما عرض کرده بودیم که «ما لایؤکل» منصرف به جنبندگان خشکی (دواب) و درندگان از پرندگان است و روایات نسبت به حیوانات دریایی قصور دارد (شامل آن ها نمی شود)؛ اما اکنون به این روایت رسیدیم که مشهور به آن عمل کرده اند و صراحت دارد که حیوانات دریایی با آن ملاک ذکر شده، حکمی مانند مدلول صحیحہ عبدالرحمن دارند. متن روایت چنین است:

«كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَزَّازِينَ» (خزاز کسی است که با پوست خز سر و کار دارد، آن را صید می کند یا می فروشد).

«فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي الْخَزِّ؟» سوال از نماز در خز اطلاق دارد و شامل پشم، مو و پوست خز می شود.

«فَقَالَ (عليه السلام): لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهِ» حضرت فرمودند نماز در آن مانعی ندارد.

«فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، إِنَّهُ مَيِّتٌ وَ هُوَ عِلَاجِي».

«میت» یعنی زنده نیست. مقصود راوی این است که وقتی آن را از آب می گیریم و بیرون می آوریم، می میرد. حتی اگر مرگ در آب هم باشد، باز هم پاک است؛ زیرا خروج از آب به صورت زنده (تذکیه) تنها شرط حلال شدن گوشت آن است، و گرنه اگر در آب بمیرد نجس نمی شود، چون خون جهنده (نفس سائله) ندارد. اما ذهنیت راوی این بود که شاید چون میت است (تذکیه نشده) اشکال داشته باشد. «علاجی» نیز همان طور که گفتیم به معنای کسب و کار است.

«وَ أَنَا أَعْرِفُهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): أَنَا أَعْرِفُ بِهِ مِنْكَ». حضرت فرمودند من از تو بهتر می شناسم.

«فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: إِنَّهُ عِلَاجِي وَ لَيْسَ أَحَدٌ أَعْرِفُ بِهِ مِنِّي». مرد گفت این کار من است و کسی واردتر از من نیست.

«فَتَبَسَّمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَ تَقُولُ إِنَّهُ دَابَّةٌ تَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ أَوْ تُصَادُ مِنَ الْمَاءِ فَتَخْرُجُ فَإِذَا فَقَدْ الْمَاءَ مَاتَ؟». حضرت لبخندی زدند و فرمودند: آیا می گویی این حیوانی است که از آب خارج می شود یا از آب صید شده و بیرون آورده می شود و وقتی آب را از دست بدهد می میرد؟

٤ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ٤، ص ٣٦٠، أبواب، باب، ح، ط آل البيت.

«قَالَ لَهُ الرَّجُلُ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَكَذَا هُوَ». گفت: راست گفתי فدایت شوم، همین طور است.

باز دوباره حضرت سوال کردند:

«قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): فَإِنَّكَ تَقُولُ إِنَّهُ دَابَّةٌ تَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ؟» (آیا می گویی حیوانی است چهارپا؟) «وَلَيْسَ هُوَ فِي حَدِّ الْحَيَّاتَانِ؟» (و مانند ماهی ها نیست؟) «فَتَكُونُ ذَكَاتُهُ خُرُوجُهُ مِنَ الْمَاءِ؟» (آیا تذکیه اش همان خروج از آب است که اگر خارج شد و مرد، پاک است؟)

«قَالَ الرَّجُلُ: إِي وَ اللَّهِ هَكَذَا أَقُولُ».

پس از اینکه حضرت تصدیق راوی را درباره ماهیت حیوان گرفتند، حکم را بیان فرمودند:

«قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَحَلَّهُ». خداوند آن را حلال کرده است. می دانید به ضرورت شرع و روایات متواتر، حیوان حرام گوشت دریایی (مانند خز) هرگز با بیرون آمدن از آب حلال گوشت نمی شود. پس این «أَحَلَّهُ» ناظر به حلیت در خوردن نیست، بلکه حلیت در انتفاع برای نماز است.

«وَجَعَلَ ذَكَاتَهُ مَوْتَهُ كَمَا أَحَلَّ الْحَيَّاتَانِ». خداوند تذکیه آن را مرگش (در خارج آب) قرار داد، همان طور که ماهی ها را حلال کرد.

غرض این است که این خصوصیتی که ذکاتشان به مرگشان در خارج از آب است، مشترک می باشد؛ لذا شارع مقدس یکی را گوشتش را حلال کرده (مانند ماهی) و دیگری را نیز حلال و جایز کرده که مصلی در نماز از اجزائش استفاده کند و لباس تهیه نماید. این روایت نیز دقیقاً و روشن تر ملاک را ارائه داده است.

اگر سوال شود که روایتی وجود دارد که حلیت در اینجا را به معنای حلال بودن گوشت گرفته، باید گفت: آن روایت مطرود است و خلاف ضرورت فقه می باشد و صلاحیت تعارض ندارد. وقتی دو روایت باشند که یکی موافق ضرورت و دیگری مخالف آن است، مخالف ضرورت را باید طرد کرد و از درجه اعتبار ساقط است.

در پاسخ به این نکته که «حیوان دریایی چون خون جهنده ندارد حتی اگر در آب هم بمیرد پاک است، پس ذکات به چه معناست؟» باید گفت: بله پاک است، اما ثمره «ذکات» در اینجا این است که اگر در آب بمیرد نمی توان با آن نماز خواند. مقصود این است که اگر حیوان دریایی حرام گوشت در خارج از آب بمیرد، ذکات محقق شده و نماز خواندن با پوست آن

جایز است؛ اما اگر در آب بمیرد، هر چند از نظر طهارت پاک است (چون خون جهنده ندارد)، اما نماز در آن جایز نیست.

روایت بعدی موثق «معمربن خلاد» است (همان معمربن ابی خلاد بغدادی ثقه). راویان این حدیث ثقه هستند، اما چون «معاویة بن حکیم» در سند واقع شده و او «فطحی» مذهب است، روایت را موثق نمی‌نامیم. کشی نقل کرده که او فطحی بوده است، هر چند در حجیت خبر، فرقی ندارد. متن روایت چنین است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْخَرِّ فَقَالَ صَلِّ فِيهِ»^۵

این روایت هم سنداً حجت است و هم اطلاق دارد و شامل پشم، مو و پوست خز می‌شود.

روایت بعدی، روایت «دعبل» است که شیخ طوسی در امالی از برادر دعبل نقل کرده است:

«الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ فِي الْأَمَالِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَقَّارِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَخِي دُعْبَلِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ: أَنَّهُ خَلَعَ عَلَى دُعْبَلٍ فَمِصًّا مِنْ خَرٍّ وَقَالَ لَهُ اخْتَفِظْ بِهَذَا الْقَمِيصِ فَقَدْ صَلَّيْتُ فِيهِ أَلْفَ لَيْلَةٍ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَخَتَمْتُ فِيهِ الْقُرْآنَ أَلْفَ حَتْمَةٍ»^۶

حضرت پیراهنی از خز به دعبل خلعت دادند و فرمودند این را حفظ کن که من هزار شب و هزار رکعت در آن نماز خوانده‌ام و هزار بار قرآن را در آن ختم کرده‌ام.

صاحب جواهر احتمالاً به دلیل همین عمل حضرت و عبارتی شبیه «أَمَرَنِي بِالصَّلَاةِ فِيهِ»، قائل به استحباب شده است. به ایشان اشکال شده که امر اگرچه ظهور در استحباب دارد (در صورت نبود قرینه وجوب)، اما چون در مقام توهّم حظر (منع) صادر شده، افاده اباحه می‌کند. شاید دلیل صاحب جواهر این باشد که حضرت هزار شب در آن نماز خوانده‌اند و اگر هر مورد دیگری بود دلالت بر استحباب می‌کرد. با این حال، این استدلال رد می‌شود؛ زیرا حضرت می‌خواستند نفی اشکال کنند و شبهه کسانی که نماز در خز را جایز نمی‌دانستند برطرف نمایند، لذا این کار را انجام دادند و در جمع به دعبل اظهار کردند. در هر حال فقها فتوا به استحباب نداده‌اند و مقام توهّم حظر بودن نیز پذیرفته شده است. اما قدر متیقن و مدلول قطعی این روایت، دلالت بر جواز است.

^۵ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۴، ص ۳۶۰، أبواب، باب، ح، ط آل البيت.

^۶ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۴، ص ۹۹، أبواب، باب، ح، ط آل البيت.

نکته دیگر اینکه طبق مقتضای قاعده، اگر هیچ روایتی هم نباشد، خز باید خالص باشد. چرا؟ زیرا عناوینی مانند «خز»، «طلا» یا «نقره»، زمانی به طور مطلق و بدون اضافه به چیزی (بدون قید) صادق هستند که آن جنس خالص باشد. همان طور که «آب مطلق» را زمانی «ماء» می گویند که اضافه به چیزی (مثل ماء الشعیر یا گلاب) نداشته باشد. اگر عنوانی به نحو مطلق و بدون قرینه استعمال شود، ظهور در خالص آن جنس دارد. اگر هم مخلوطی داشته باشد (مثل طلا و نقره که مقداری ناخالصی دارند)، باید آن قدر اندک باشد که آن جنس بر ناخالصی غلبه داشته باشد. لذا روایات این باب نیز ظهور در خلوص خز از اجزای سایر حیوانات حرام گوشت (ما لایؤکل) دارند. صاحب جواهر نیز می فرماید اگر مخلوطی باشد باید آن قدر مستهلک باشد که به حساب نیاید.

علاوه بر مقتضای قاعده و نظر فقها مبنی بر لزوم خلوص، روایتی نیز بر این مطلب دلالت دارد؛ و آن مرفوعه «ایوب بن نوح» است:

« مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّلَاةُ فِي الْخَزِّ الْخَالِصِ لَا بَأْسَ بِهِ فَأَمَّا الَّذِي يُخْلَطُ فِيهِ وَبَرُّ الْأَرَانِبِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُشْبِهُ هَذَا فَلَا تُصَلِّ فِيهِ. ^۷ »

(منظور از «شبهه هذا» سایر اجزای حیوانات حرام گوشت است). در مقابل، روایت معارضی وجود دارد؛ خبر «بشار بن بشیر»:

« وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ دَاوُدَ الصَّرَمِيِّ عَنْ بَشْرِ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْخَزِّ يُعْشُ بِوَبَرِّ الْأَرَانِبِ فَكَتَبَ يَجُوزُ ذَلِكَ ^۸ . »

اگر سند هر دو صحیح بود، باید روایت منع را حمل بر کراهت می کردیم. اما اولاً سند هر دو مشکل دارد. ثانیاً روایت اول طبق قاعده است و اخذ می شود، اما دومی خلاف قاعده است. ثالثاً روایت دوم قابل حمل است؛ واژه «يُعْشُ» اعم از کم یا زیاد است، لذا حمل می شود بر اینکه آن ناخالصی (غش) بسیار اندک است که حضرت فرمودند جایز است.

در نتیجه؛ اجمالاً بدانید که مشهور فقهای ما در مورد «سجناب» نیز قائل به جواز نماز در اجزای آن (مو، پشم و پوست) هستند. تعداد کمی مخالفت کرده اند، اما نصوص ما دلالت بر جواز دارد.

^۷ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۴، ص ۳۶۱، أبواب، باب، ح، ط آل البيت.

^۸ وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج ۴، ص ۳۶۲، أبواب، باب، ح، ط آل البيت.